

پدر بزرگ من

بازرگان

نازنین بنی‌اسدی

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان



## پدر بزرگ من بازرگان

□ نازنین بنی اسدی

- طراح جلد: حمیدرضا رحمانی
- حروف چینی و صفحه آرایی: حروف چینی هُما (امید سید کاظمی)
- لیتوگرافی و چاپ: غزال
- صحافی: کیمیا
- شمارگان: ۱۵۰۰
- چاپ اول: ۱۳۸۳
- نشانی: تهران، صندوق پستی ۶۴۹۴-۱۵۸۷۵
- تلفن: ۸۳۰۱۹۹۲ فاکس: ۸۸۳۲۲۱۷
- شابک دوره ۳-۳۱-۸۱۶۱-۹۶۴-۳ ISBN: 964-8161-31-3
- کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است
- با همکاری بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

بنی اسدی، نازنین  
پدر بزرگ من: بازرگان / نازنین بنی اسدی - تهران: کویر، بنیاد فرهنگی  
مهندس مهدی بازرگان، ۱۳۸۳.  
۲۰۸ ص.: مصور

ISBN: 964-8161-31-3

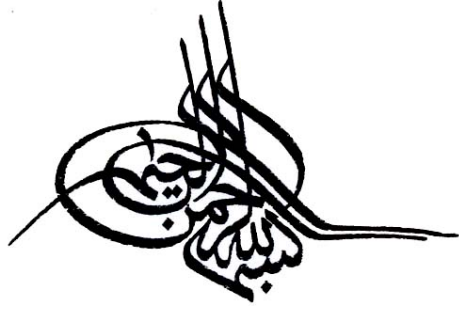
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیپا  
۱. بازرگان، مهدی، ۱۳۷۳-۱۲۸۶. ۲. سیاست مداران- ایران. الف.  
عنوان.

۹۵۵/۰۸۲۰۹۲

DSR ۱۵۳۴ / ب ۲ ب ۹

۸۳-۳۴۹۵۸ م

کتابخانه ملی ایران





پیشکش به فرزندانم  
شکوفه و محمدحسین نوری



## فهرست مطالب

۱۱	○ مقدمه .....
۱۴	○ توضیح و تشکر .....
۱۶	فصل اول: ریشه‌ها .....
۱۷	مادر .....
۱۹	کوچ .....
۲۳	بی‌پناه .....
۲۶	اندوه خزان .....
۳۰	فصل دوم: کودکی .....
۳۰	نخستین اعتراض .....
۳۳	در راه دبستان .....
۳۶	ناگفته‌ها در پس چهره‌ی گرفته‌ی پدر .....
۴۱	کالسکه‌ی شاه .....
۴۸	فصل سوم: نوجوان .....
۴۸	خانه‌ای در زیر باران .....
۵۱	پرسشی که پاسخی طلب می‌کرد .....
۵۶	آنجا که استبداد باشد، نیکویی چگونه معنا خواهد یافت؟ .....

فصل چهارم: دور از خانه.....	۶۰
کوله‌بار سفر.....	۶۰
دنیای نو.....	۶۹
در مدرسه شبانه‌روزی.....	۷۵
دانشجوی جوان.....	۸۵
فصل پنجم: در تلاش معاش.....	۹۵
در دانشکده‌ی افسری.....	۹۵
برخورد اول.....	۹۷
ملک‌خانم.....	۱۰۰
دستی بر گهواره.....	۱۰۸
فصل ششم: هوای تازه.....	۱۱۱
تهران در اشغال.....	۱۱۲
شکافی در دیوار قفس.....	۱۲۳
مبارز راه روشنایی.....	۱۲۷
فصل هفتم: از دنیای آموزش به میدان سیاست.....	۱۳۸
مأموریتی بالاتر از خطر.....	۱۳۸
خلع‌ید.....	۱۶۱
اشک‌های خوزستان.....	۱۶۶
قیمتی‌تر از نفت.....	۱۷۴
یادداشت.....	۱۸۳
توضیحی پیرامون ادامه‌ی مطالب.....	۱۸۵
○ فهرست اعلام.....	۱۸۶
○ تصاویر.....	۱۹۱



## مقدمه

از وقتی خودم را شناختم، نگاهم به او بود. در میان جمع، در خانواده و در تنهایی. کسی بود که مثل هیچ کس نبود. ارمغانی از آرامش بود، او که برای تمام چراهای تمام‌نشده‌ام همیشه پاسخی داشت. و چه تلخ بود تجربه آن شب سرد زمستان که در انتظار رسیدن پیکرش در فرودگاه مهرآباد میبوهت ایستاده بودیم. نمی‌خواستیم قبول کنیم که او دیگر نیست تا چراهای مرا پاسخی دهد. پدر بزرگ همه را غافلگیر کرده بود و برای همیشه رفته بود. انگار همین دیروز بود. از خدا حافظی، فقط دو شب سپری می‌شد و من ندانسته بودم که آخرین بار است. همیشه ممکن است آخرین بار باشد و ما نمی‌دانیم. مثل خیلی چیزهای دیگر که نمی‌دانیم. اینک ده زمستان از رفتن او گذشته است. سرزمین ما و آدمیان آن، در معرض تغییرات پر شتابی قرار گرفته‌اند و من در این میان او را در باورها و اندیشه‌های ماندگارش هنوز زنده می‌بینم.

بگذار به گیتی اثری زانکه در آفاق تا چشم به هم برزنی از ما اثری نیست

در طول این سال‌ها احساس می‌کردم باید چیزی را روی کاغذ آورم، چیزی که به مرور از مطالعه تاریخ معاصر و ژرف‌نگری در فراز و نشیب زندگی پدر بزرگ دریافت کرده بودم و این همه را به نیت رساندن آن به مخاطب جوان کشورم، نسلی که تازه نفس می‌آید تا سکان کشتی طوفان زده‌ی کشور را به دست گیرد، لازم می‌دیدم.

جوان امروز، انسان عصر جهانی شدن است. در کوران امواج رنگارنگ رسانه‌های ارتباط جمعی: ماهواره، اینترنت و... قرار گرفته و انواع متضاد و متقابل «زیستن‌ها» را می‌بیند و به آن‌ها می‌اندیشد.

جوانی که خود باید راه جوید، داوری کند و برگزیند و انتخاب درست، بیش از هر چیز دیگر، مستلزم آگاهی است و شناخت.

در این میان، بازرگان تبلوری است اصیل، از ارزش‌های نسل گذشته، نمادی است از لطیف‌ترین و انسانی‌ترین انگیزه‌ها در جنبش‌های اجتماعی نیم قرن اخیر در تاریخ ایران. جوان ایرانی، اگر تاریخ پر رنج و درد سرزمین خود را نشناسد و نداند گذشتگان او چه کسانی بوده‌اند، با کدام هویت، داستان فردا و فرادهای ایران را رقم خواهد زد؟

مهندس بازرگان، پس از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، در جریان اعتراض به قرارداد کنسرسیون، در پاسخ به دکتر سیاسی که به او گفته بود: «شما که اوضاع را می‌دانستید، این چه کاری بود که کردید؟ این نامه و اعتراض چه فایده‌ای داشت؟» پاسخ داده بود:

«بله، خوب می‌دانستم که نتیجه عملی ندارد و جلوی قرارداد کنسرسیون را نخواهد گرفت. اما این کار را کردم تنها برای آن که بعدها که پسر بزرگ شد، نگوید پدرم مرد بی‌حمیت و بی‌غیرتی بود. نسل‌های بعد ایران نیز وقتی به تاریخ گذشته نگاه می‌کنند، مأیوس از خون و نژاد خود نباشند و نگویند نهضت عظیمی چون ملی کردن نفت در این مملکت به پا شد، بعد کودتایی و اوضاعی پیش آمد و تمام آن اقدامات و افتخارات را به باد داد، ولی صدا از هیچ کس درنیامد. ما این کار را کردیم تا در آن روزگار که نمی‌دانم ده سال دیگر، صد سال دیگر یا چه وقت خواهد بود، ایرانی امید و اعتمادی به خود داشته باشد و شاید حرکتی کند.»

انگیزه من نیز از تألیف این کتاب چنین است:

هیزم سوخته شمع ره منزل نشود باید افروخت چراغی که ضیایی دارد

هنوز به یاد می‌آورم، پاییز بود و برگ‌ریزان. از دانشگاه تهران، خیابان انقلاب را تا پل حافظ به سرعت باد می‌دویدم. می‌خواستم او را ببینم تا رسیدم

به خانه‌اش در خیابان غزالی، پشت میز نشسته بود و مثل همیشه مشغول کار. نشستیم و صحبت کردیم. از دانشکده، استادها و درس‌ها سؤال کرد. خواستم تعدادی از کتاب‌هایش را به امانت بگیرم. گفت هر چقدر می‌خواهم بردارم و ببرم. باور نمی‌کردم. در اتاق کناری چند جعبه و کارتن بود. گفت بچینم داخل کارتن‌ها؛ پرسیدم: «این همه مال من؟» گفت: «فقط یک صورتی از کتاب‌هایی که می‌بری بردار، اگر لازم شد مراجعه کنم، بدانم پیش توست». به همین سادگی!

آن‌چه دیر نمی‌باید، در خور دل بستن نبود. روی زمین نشسته بودم و کتاب‌ها را داخل کارتن می‌گذاشتم. بالای سرم آمد و پرسید: «این همه که می‌خوانی، تا به حال مطلبی هم از خودت چاپ کرده‌ای؟». گفتم: «تا به حال یک کار کامل انجام نداده‌ام که بتوانم چاپ کنم». نگاهی به من انداخت و گفت: «اگر منتظر یک کار کامل هستی، بدان که هیچ وقت کاری نخواهی کرد!».

آذر ماه ۱۳۷۳، آخرین بار بود به منزلش - که به لواسان منتقل شده بود - رفتیم. شب بود و همه جا خیس و گِل‌آلود و بارانی. همه در اتاق کوچکی که هم‌حال بود و هم‌پذیرایی، نشسته بودیم. می‌خواستیم برای گواهینامه‌ی رانندگی امتحان بدهیم. به پدرم گفتم: «اگر امکان دارد، اینجا که خلوت است، با هم برویم با پیکان شما تمرین کنیم». وقتی به خانه برگشتیم، پدر بزرگ در را به رویمان گشود و با آن صدای گرم و امیدبخش همیشگی‌اش، که هرگز از خاطر من نخواهد رفت، به من گفت: «تو عجب همتی داری!».

شاید قسمت این بود که نگارش این کتاب، همت انجام همان «کار ناکامل» باشد. به قدر بضاعت اندک من و نه سزاوار او...



## توضیح و تشکر

این کتاب، اثری است مستند از تاریخ ایران که با لحنی داستانی روایت شده است. زمان روایت، از سال‌های سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار آغاز شده و تا ملی شدن صنعت نفت در سال ۱۳۳۰ ادامه دارد. محور مطالب، زندگی مهندس مهدی بازرگان است و در پرتو آن به اوضاع و احوال اجتماعی و رویدادهای تاریخی دوران ذکر شده، خواهیم پرداخت.

در اینجا باید به خوانندگان عزیز توضیحی بدهم. از یک‌سو، به دلیل مستند بودن داستان، در هر بخش پیرامون مطالب آورده شده، خود را ناگزیر به ارایه سند دانسته‌ام. از سوی دیگر شیوه‌ی نگارش داستانی، ارایه‌ی سند در داخل متن را برنمی‌تابید و منجر به گسسته شدن انسجام و پیوستگی مطالب می‌گردید. به همین دلیل در داخل متن، هر کجا که از منبعی استفاده کرده‌ام به ذکر دو شماره اکتفا کرده‌ام. یکی شماره‌ی مأخذ که در آخر هر فصل به صورت کتابنامه به ترتیب حروف الفبا، شماره خورده است و دیگر در صورت امکان شماره‌ی صفحه یا صفحاتی از مأخذ که به آن استناد شده است. مثلاً (۲ : ۷) به این معناست که در اینجا به مأخذ شماره‌ی ۲، صفحه‌ی ۷ استناد شده است.

برخی توضیحات پیرامون اشخاص، وقایع و... که آگاهی به آن را در حین مطالعه‌ی متن، برای خواننده لازم می‌دانستم در داخل متن آورده‌ام. اما در اینجا برای این که به پیوستگی متن لطمه‌ای وارد نیاید، توضیح مربوطه را به صورت پانویس ترکیبی، در زیر همان صفحه آورده‌ام. به این معنا که آن را با شماره‌ی کوچکی در متن مشخص کرده سپس زیر صفحه با ترسیم خطی،

توضیح را از متن جدا کرده، شماره‌ای که به آن واژه، واقعه یا مطلب خورده، در ذیل متن آورده و به دنبال آن توضیح لازم را داده‌ام. سپس منبعی که توضیح از آن اخذ شده آورده‌ام. با این که برای استناد و ارایه‌ی سند بیش از سی روش وجود دارد، این روش را ارجح دانسته، تا جایی که توانسته‌ام به‌طور یکسان در طول متن رعایت کرده‌ام تا اثر به‌ایرادهای پیش گفته دچار نشود.

در پایان، از تمام کسانی که در نگارش این کتاب همکاری کردند تشکر می‌کنم:

مادر مهربانم، خانم فرشته بازرگان و پدر عزیزم آقای دکتر محمدحسین بنی‌اسدی به‌خاطر پشتیبانی و پی‌گیری مستمرشان در تمام مراحل انجام کار. پدر شوهر دانشمندم، آقای آیت‌الله علامه یحیی نوری به‌خاطر استفاده‌ی فراوانی که از کتابخانه‌ی ایشان بردم و همسر عزیزم آقای مهندس سعید نوری، به‌خاطر بردباری‌شان در طی نگارش کتاب.

عموی بزرگوارم، آقای مصطفی بازرگان تنها برادر بازمانده‌ی پدربزرگم که مصاحبت با ایشان، بیش از هر شخص دیگری، محتوای مطالب این کتاب را فراهم کرد.

دایی بزرگوارم، آقای دکتر محمدنوید بازرگان که در بازخوانی متن مرا یاری کردند.

و برادر و خواهران عزیزم، آقای دکتر امیرعلی بنی‌اسدی، خانم مهندس نرگس بنی‌اسدی و خانم یاسمین بنی‌اسدی به‌خاطر همدلی و همراهی‌شان. همچنین آقای علی منتشری برای حروف‌چینی و صفحه‌آرایی اولیه‌ی کار.

نازنین بنی‌اسدی

آذرماه ۱۳۸۳